

مصاحبه کارگر کمونیست با مرتضی فاتح: تقابل جنبشها در تحولات سیاسی مصر

۱- پس از صدور فرمان محمد مرسی و دادن اختیارات ویژه به رئیس جمهور بار دیگر موجی از اعتراضات گسترده در شهرهای مهم مصر به راه افتاد. آیا این اعتراضات مستقیماً مربوط به همین فرمان میشود و یا دلایل و علت های دیگری هم در دامن زدن به اعتراضات اخیر در مصر دخیل هستند؟

اگر چه در وهله اول اوجگیری مجدد این اعتراضات با صدور فرمان اختیارات ویژه مرسی به خودش شروع شد، اما به نظر من این ادامه روند تصاعدی اعتراضاتی بود که از شهریور ماه گذشته شروع شده بود. اعتراضاتی که عموماً توسط کارگران و تشکلهای کارگری و زنان و جوانان رادیکال شروع شده بود. اگر خاطرتان باشد مدتی پیش زنان مصری در اعتراض به اذیت و آزارهای جریانهای سلفی و اخوان المسلمین و زمزمه های محدودیت های اجتماعی زنان توسط این گروهها تظاهراتی ۱۰۰۰۰ نفره برگزار کردند. اما از شهریور ماه گذشته اعتراضات کارگری ابعاد بسیار گسترده تری پیدا کرد که اوج آن برگزاری تظاهرات گسترده تشکلهای کارگری و نیروهای سکولار در ۲۱ مهرماه در میدان التحریر بود که با حمله نیروهای سلفی و اخوان المسلمین مواجه شد. بعد از این ماجرا روند اعتراضات اجتماعی نسبت به اخوان و سلفی ها حالت تهاجمی تری به خود گرفت و هماهنگی های بیشتری میان نیروهای معترض را به وجود آورد. اجازه بدهید برای نشان دادن وزن جنبش کارگری در تحولات چند ماهه گذشته مختصری به این جنبش اعتراضی اشاره کنم، تا روشن شود موضوع اصلی در مصر بر سر چیست. بنابر گزارش مرکز حقوق اجتماعی- اقتصادی مصر، تنها در نیمه اول مهرماه بیش از ۳۰۰ اعتصاب و اعتراض در محل های کار در این کشور به وقوع پیوسته است، از جمله این اعتصابات باید به اعتصاب کارگران یکی از بزرگترین کنسرن های مصر، کمپانی نصر اشاره کرد. در همین حال کارگران هفت کارخانه بزرگ کانگو مرآت هم با برگزاری اعتراضاتی خواستار برکناری مدیران نظامی خود هستند.

پس از حمله اخوان و سلفی ها به گردهم آئی روز ۲۱ مهرماه، تشکلهای کارگری و چپ بلافاصله راهپیمائی دهها هزار نفره ای را در گرامیداشت انقلاب، به سوی میدان التحریر برگزار کردند. شعار محوری این راهپیمائی عدالت اجتماعی و قانون اساسی سکولار بود. اما نکته جالب در این زمینه بیانیه پایانی این تظاهرات بود با خواسته های از قبیل، افزایش دستمزدها معادل ۱۶۱ یورو و مهار گرانی و تورم، همچنین دستگیری و محاکمه کسانی که در سرکوب مردم شرکت داشته و دارند. از دیگر اعتراضات موثر کارگران مصر باید به اعتصاب کارگران سوئز در اعتراض به اخراج ۸ تن از همکارانشان اشاره کرد که یکی از مهمترین کانال های ارتباطی جهان را به تعطیلی کشاند و سرانجام با بازگشت به کار کارگران اخراجی به پایان رسید. هم اکنون جنبش کارگری و فعالان کارگری مصر از اهداف اصلی دستگاه سرکوب حکومت مصر، چه نظامیان و چه اخوان، هستند. در حال حاضر علاوه بر ۵ فعال کارگری که تا پیش از مهرماه به جرم سازماندهی اعتصاب به ۵ سال زندان محکوم شده بودند، در ماههای اخیر نیز ۳۲ فعال کارگری دیگر هم به همین جرم محاکمه شدند. در حال حاضر صدها پرونده برای فعالین کارگری مصر در دادگاههای این کشور تشکیل شده است.

مدیران و صاحبان بسیاری از مراکز صنعتی و خدماتی در مصر با استخدام نیروهای سابق پلیس و یا ارازل اوباش تحت عنوان گارد امنیت، عملاً نیروی نظامی خصوصی برای مقابله با کارگران معترض تشکیل داده اند. این شرایط به خوبی نشان میدهد که امروز دعوی اصلی در مصر میان کدام نیروها است و حتی معلوم میشود جدال های درون طبقه حاکمه مصر از کجا نشات میگیرد.

برگردیم به سوال مشخص شما، طی ماههای گذشته و با توجه به شرایط اجتماعی که قبلاً خدمتتان عرض کردم، مرسی برای تحکیم قدرت اخوان در حکومت با یک معضل جدی مواجه بود. علاوه بر اعتراضات کارگری و چپ، اخوان المسلمین با مخالفت بدنه اصلی و مدیران و کاربه دستان درجه اول دولتی، که از نیروهای ساختار ملی عربی شکل گرفته از دوره ناصر تا امروز هستند هم مواجه است. در حال حاضر علاوه بر فرماندهان درجه ۲ نظامی، بخش زیادی از این دست مخالفان در قوه قضائیه مصر مستقر هستند. باید

متذکر شد که قوه قضائیه در مصر علاوه بر استقلال از دولت، وظیفه مشروعیت دادن و تائید پروسه های حقوقی را نیز برعهده دارد. به همین دلیل مرسی و اخوان که نگران از مخالفت گردانندگان قوه قضائیه در مسئله مربوط به قانون اساسی بودند، تلاش کردند با صدور فرمان اختیارات ویژه، این بخش از مخالفان درون حکومتی خود را خنثی کنند. اما علاوه بر اختلافات داخلی بر سر قدرت دولتی در طبقه حاکمه، اعتراضات گسترده اجتماعی به ورود قوانین اسلامی در قانون اساسی و برقراری مجدد استبداد حکومتی، موضوع کشمکش های جناحی حکومت مصر را پیچیده کرد. اعتراض به فرمان مرسی و قانون اساسی تبدیل به یک یورش اجتماعی قدرتمند به اخوان المسلمین و سلفی ها شد. در حالی که جریانات اسلامی تمام نیروهای خود را برای مقابله با انقلابیون به قاهره گسیل کرده بودند، مردم معترض در شهرهای مختلف به دفاتر اخوان المسلمین یورش بردند. ظاهراً جنگ مغلوبه شد، اما مرسی با عقب نشینی از فرمان اختیارات ویژه، توانست برگزاری رفراندوم قانون اساسی را حفظ کند.

جدای از نتایج رفراندوم در مصر، شرایط کنونی نشان داد که روند اوضاع در مصر به دلیل وجود فاکتورهای متفاوت اجتماعی و سیاسی و منطقه ای، از پیچیدگیهای ویژه ای برخوردار است. از یک سو طبقه کارگر و جنبش کارگری که اکثریت مردم را در خود جا داده است اما از ستاد سیاسی و هدایتگر طبقاتی خود بی بهره است، از سوی دیگر طبقه حاکمه ای که دچار بحران قدرت دولتی شده است. هم در برابر رقبای طبقاتی خودش و هم در درون طبقه خودش.

علاوه بر این، چنین تحولاتی بر بستر بحران و روند تغییرات اساسی در جهان سرمایه در جریان است.

اگر بخواهم خلاصه کنم، بر بستر یک مبارزه پیگیر اجتماعی در مصر که عموماً از سوی فعالان جنبش کارگری و نیروهای رادیکال و سکولار سازماندهی میشود، طبقه حاکمه در مصر تلاش دارد تا به شکل مناسب حکومتی، برای تعرض به جامعه انقلابی مصر دست پیدا کند. اولین گام جدی این حاکمیت بازسازی مجدد دستگاه سیاسی اجرائی دولتی است که تنها از طریق بازسازی مجدد قدرت حکومتی ضربه خورده و متشننت پس از سرنگونی مبارک میسر است.

۲- پس ظاهراً به نظر میرسد کشمکش اصلی بر سر قانون اساسی است، چرا این مسئله از چنین اهمیتی برخوردار است؟

ممکن است در حله اول به نظر برسد که با توجه به تحولات و کشمکش های انقلابی که در مصر در جریان است این مسئله چندان مهم به نظر نرسد، ولی من فکر میکنم بنا به دلایل مختلف پروسه تصویب و یا عدم تصویب قانون اساسی در مصر در حال حاضر مهم است.

مسئله حتی در صورت تصویب این قانون، تا مدتها کشمکش بر سر آن همچنان ادامه خواهد داشت، اما خود روند قضیه اهمیت دارد. از دو جنبه باید به این موضوع نگاه کرد، یکی از منظر جامعه مصر و زندگی آینده مردم است و یکی هم پروسه ای است که طی آن به هر حال یکی از بخش های بورژوازی ضربه خورده مصر در تقابل با بحران انقلابی در این کشور بالاخره دست بالا را پیدا میکند.

اگر قانون اساسی فعلی که دست پخت اخوان و سلفی ها در مصر است تصویب شود، بالاخره بورژوازی مصر به یک پلاتفرم مورد توافق برای مقابله با جامعه مصر دست پیدا خواهد کرد. منافع به خطر افتاده بورژوازی مصر اقتضا میکند که سایر بخش های طبقه با هر درجه از اختلاف برای حفاظت از سیادت طبقاتی شان، حول این پلاتفرم متحد شوند. از طرف دیگر روند تصویب یا عدم تصویب قانون اساسی به کل بورژوازی مصر نشان میدهد که کدام بخش

از طبقه در این شرایط به هر حال پلاتفرم ممکن را برای مقابله با انقلاب در دست دارد.

از طرف دیگر جامعه نیز به همین اندازه در این موضوع حساس است. در صورت تصویب این قانون اساسی زندگی اجتماعی در مصر با محدودیتهای ناگوار روبرو خواهد شد، چون به هر حال این قوانین مبنای رتق و فتق عمومی امور توسط حکومت در این کشور است.

همین الان در این قانون اساسی بخش هائی هست که میتواند ضربات سنگینی بر جنبش کارگری وارد کند، همانطور که گفتم حتی در شرایط حاضر هم صدها فعال کارگری در خطر محاکمه و زندان هستند. ارجاعات بسیار خطرناکی برای تدوین قوانین آینده به

ارگانهای حقوقی و مذهبی موهوم و ارتجاعی مانند هیئت امنای الازهر و یا شورای مفتی ها در قانون اساسی فعلی وجود دارد، که زندگی متمدنانه را در این کشور هدف گرفته است.

ما در ایران چنین تجربه دردناکی را داشته ایم.

من فکر میکنم اگر اخوان و سلفی ها، با هر تقلب و فشار و لطایف الحیلی بتوانند قانون اساسی را به تصویب برسانند در کوتاه مدت به هدف خود رسیده اند. اما این به معنای حفظ بلند مدت قدرت دولتی توسط این جریان نیست چون بلافاصله فاکتورهای دیگر در جامعه مصر ظهور خواهد کرد. در حال حاضر دغدغه اصلی بورژوازی مصر، دست یافتن به نوعی از ثبات سیاسی است تا بتواند دوباره به دوره کارکرد متعارف سرمایه برگردد. رئیس یکی از بزرگترین کمپانی های نساجی مصر، عرفا، میگوید، " ما به نظم و قانون برای کنترل اعتصابات کارگری و حفظ نظم تولید احتیاج داریم و اعتصابهای وحشی شرایط فعالیت اقتصادی در مصر را مختل کرده است و به همین دلیل بازار اقتصادی مصر جذابیتی برای سرمایه گذاران خارجی ندارد." به همین دلیل قانون اساسی که بر مبنای آن قرار است، موانع اجتماعی و سیاسی آینده بورژوازی در مصر را از سر راه بردارد برای جامعه مصر از هر دو سو اهمیت دارد.

۲- با به قدرت رسیدن اخوان المسلمین به نظر میرسید که موضوع دست به دست شدن قدرت در مصر انجام گرفته باشد و برخلاف پیش بینی ها نتیجه سرنگونی مبارک به قدرت رسیدن جریانات اسلامی یا به تعبیری اسلام سیاسی قرن بیست و یکمی در این کشور باشد، اما اعتراضات اخیر نشان داد که این روند به سادگی طی نخواهد شد. با توجه شرایط موجود امکان تثبیت سیاسی اخوان و کلا جریانات اسلامی در مصر را تا چه حد امکان پذیر مینباید؟

در ابتدا یک نکته را توضیح بدهم، به نظر من پروسه دست به دست شدن قدرت دولتی در مصر هنوز بسته نشده است، یعنی این امر هنوز به سرانجام قطعی نرسیده است، همانطور که قبلا هم گفتم، دو مانع اصلی در این زمینه وجود دارد، از یک طرف جامعه مصر و طبقه کارگر این کشور است که مانع اصلی و تعیین کننده در این زمینه است و از طرف دیگر اختلافات در خود طبقه بورژوازی مصر است.

اما تا جایی که به بازگشت اسلام سیاسی در صحنه سیاسی میشود باید کمی مفصلتر اشاره کنم.

اگر خاطرتان باشد در همین زمینه در گفتگویی در کارگر کمونیست من گفتم که اسلام سیاسی در منطقه نیروئی در حال هزیمت است، فکر میکنم الان هم همینطور باشد. به نظرم باید میان نیروهائی از قبیل اخوان و یا عدالت و توسعه ترکیه با جنبش اسلام سیاسی تفاوتی قائل شد.

اسلام سیاسی جنبشی رو به رشد بود در برهه مشخصی از تاریخ و در شرایط مکانی و معادلات ژئوپلتیکی ویژه ای در جهان. این جنبش محصول جنگ سرد از یک سو و بحران قدرت دولتی در منطقه در اواخر دهه هفتاد میلادی از سوی دیگر بود. جنبشی بود که غرب مستقیماً در شکل گیری و تسلیح آن در مقابل بلوک شرق نقش داشت.

پس از سقوط بلوک شرق، و در شرایطی که هم ریخته آن دوران و در بستر بی چشم اندازی بورژوازی بحران زده منطقه، این جنبش با پتانسیل بالای ضد انسانی توانست از عروج جنبش های رادیکال در منطقه جلوگیری کند. به نظر من اسلام سیاسی به معنای ساده ضرب کردن ایدئولوژی اسلام در سیاست معنی نمیشود. اگر چنین بود که شیخ فضل الله نوری هم باید در مجموعه این جنبش قرار می گرفت.

ما در تاریخ معاصر انواع متفاوتی از گرایشات ایدئولوژیک اسلامی را داریم که تلاش کرده اند در عرصه سیاسی تاثیر گذار باشند. پس از سقوط امپراطوری عثمانی، جریاناتی از قبیل احیا خلافت، و یا پان اسلامیم به معنایی که در اسناد کمینترن است، و یا پایه گذاری همین جریان اخوان المسلمین و یا کسانی مانند جمال الدین اسدآبادی که اتفاقاً تلاش های بسیاری هم در زمینه ایجاد یک جنبش اسلامی با سیمای لیبرالی کرد. اما هیچکدام از اینها جنبش اسلام سیاسی که ما به عنوان یک پدیده تاریخی که کارکرد ویژه منطقه ای و داخلی

برای آن قائل هستیم قابل جمع نیستند. مشخصه های اصلی این جنبش یکی نظامی گری و بدویت اجرائی این جنبش است که فقط با انواعی از فاشسیم قابل مقایسه است و دیگری غرب ستیزی و یا به یک معنا ضد تمدن بودن است و یکی دیگر به نظر من اگونیسمی است که این جنبش در مقایسه با سایر جریانات ایدئولوژیک بورژوائی دارد.

بنا بر این چون من اسلام سیاسی را یک پدیده مشخص در اوضاع و محاسبات مشخصی از تاریخ معاصر میبینم، تمایلی به گسترش ایدئولوژیک هر جریان اسلامی به این جنبش ندارم.

به نظر من اسلام به عنوان پرچم ایدئولوژیک یک جریان سیاسی از منافع، شرایط تاریخی و محاسبات اجتماعی ویژه ای ناشی میشود. یک تفاوت اصلی اسلام سیاسی با دیگر جریانات اسلامی بورژوائی در منطقه، خصوصاً در شرایط حاضر، مربوط به نیروهای اجتماعی اجرائی است که در خود گرد می آورد. اکثر نیروهای اجرائی جنبش اسلام سیاسی از گروههای حاشیه ای جامعه و یا جریانات سرگردان غرب ستیز بودند. اما جریاناتی مانند اخوان و یا عدالت توسعه چه در گذشته و چه امروز نمایندگان بخش هائی از بورژوازی استقلال طلب و لایه های بالای طبقه متوسط هستند. بنابر این حضور اخوان و یا النهضه تونس در راس قدرت دولتی نباید به مثابه حاکمیت اسلام سیاسی در این کشورها تلقی شود.

اما به نظر من چرا در بستر تحولات انقلابی و فضای اعتراض رادیکال در این جوامع مجدداً نیروهای اسلامی ظهور کرده اند؟

با عرض پوزش از خوانندگان مجبور این مورد را کمی مفصلتر جواب بدهم.

همانطور که در گفتگو پیرامون اوضاع اروپا هم گفتم، ما شاهد شکلگیری تغییراتی جدی در جهان سرمایه داری هستیم. تشکیل بلوکهای اقتصادی جدید و سر برآوردن قدرتهای اقتصادی تازه ای در عرصه اقتصاد جهانی. به نظرم در این پروسه شکلی از اتحادیه های اقتصادی منطقه ای پدید خواهد آمد چون سرمایه در جهان به حدی رشد کرده است که دیگر ساختار اقتصاد سیاسی بازارهای ملی یا منفرد جوابگوی رقابت درون سرمایه ای در مقیاس جهانی نیست. همین امروز هم شکل گیری تدریجی این اتحادیه ها را شاهد هستیم. منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بنا به دلایلی که همه میدانیم در این نقشه در حال شکلگیری از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از طرف دیگر تجمع سرمایه و منابع در این منطقه به حدی متمرکز شده است که مرزهای کنونی سیاسی- ملی تبدیل به مانعی برای تولید و باز تولید گسترش یافته شده است. به همین دلیل من فکر می کنم بورژوازی منطقه که در برابر سیل بنیان کن اعتراضات اجتماعی در مجموع قرار دارد، در تلاش است تا راههایی را برای همگن کردن خود پیدا کند. به نظر من بخش جوانتر بورژوازی منطقه در تلاش است تا خود را با تحولات جهانی سرمایه منطبق کند و یک قطب منطقه ای سرمایه را به وجود بیاورد.

در دل بحران اقتصادی و جدال طبقاتی جاری در منطقه، این بخش ابتدا باید بتواند بحران قدرت دولتی را حل کند و یک هویت مشترک سیاسی ایدئولوژیک را هم برای خود دست و پا کند. به دلیل شکست مدل های ناسیونالیستی و جنبش اسلام سیاسی در منطقه، بورژوازی نیاز به بازتعریف منطقه ای هویت خود دارد. به قول مارکس هر نیروی اجتماعی نوظهوری برای ترسیم چهره خود ناچار است از ارثیه نیروهای گذشته استفاده کند. به همین دلیل من فکر میکنم انتخاب اسلام به عنوان ایدئولوژی برای این بخش از بورژوازی از چنین ضروریاتی ناشی شده است. ولی من فکر میکنم این تلاشی از پیش شکست خورده است. اولاً به دلیل تجربه خونبار و سیاه جنبش اسلام سیاسی در جهان و تجربه اقتصادی و اجتماعی شکست خورده حکومت اسلامی در ایران، جوامع منطقه حاضر به پذیرش دخالت مجدد اسلام حتی در سطح ایدئولوژیک، در زندگی اجتماعی خود نیستند و دوم اینکه با توجه به شرایط بحرانی سرمایه، هرگونه محدودیت ایدئولوژیک در کارکرد سرمایه و تلاش در جهت بازسازی چرخه تولید سرمایه داری، مطلوب سرمایه در مقیاس جهانی نیست. هر تئوری سیاسی و عقیدتی که لازمه ساخت عمومی اجتماعی و تاریخی سرمایه است، در دوره حاضر باید با متناسب با سیال بودن خود سرمایه باشد. باید و نبایدهای عقیدتی در هر ظرفیتی مانعی بر سر راه گسترش و باز پروری سرمایه است. به همین دلیل هم هست که هم اکنون شکل نامتعین دموکراسی خواهی تبدیل به تئوری سیاسی بخش های عاقلتر بورژوازی خصوصاً در ایران شده است.

من فکر میکنم این احزاب با ایدئولوژی اسلامی انعکاسی هستند از تلاش های منطقه ای بورژوازی برای شکل دادن به یک هویت فراگیر منطقه ای اما با واقعیات موجود در این بخش از جهان خوانائی ندارند.

۴ اوضاع کنونی مصر چه تأثیرات مستقیمی بر روند عمومی اوضاع در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا خواهد داشت، آیا شاهد دور جدیدی از اعتراضات گسترده اجتماعی در منطقه خواهیم بود؟

تحولات مصر و نتایج آن مسلماً تأثیر تعیین کننده در کل منطقه به جا خواهد گذاشت. همانطور که بسیاری از تحلیل گران جوامع عربی میگویند مصر لنگر جهان عرب است. این کشورها سالها الگو و هدایت کننده سیاسی و اجتماعی بسیاری از کشورهای منطقه بوده است و در میان کشورهای منطقه یکی از جوامعی است که از ساختار طبقاتی و همچنین کشمکش طبقاتی شسته و رفته تری نسبت به سایر کشورهای عربی برخوردار بوده است. به نظرم سنتز تحولات کنونی مصر تأثیر مهمی بر روند های اجتماعی آینده منطقه خواهد داشت.

همین امروز ۱۲۰۰ تشکل کارگری محلی و کارخانه ای در این کشور وجود دارد که مستقیماً درگیر اعتصابات و سازماندهی اعتراضات هستند. دو اتحادیه EFITU و EDLC همچنین

در حال حاضر حدود ۳ میلیون مزد بگیر را در خود متشکل کرده اند و گفتگوهایی را هم برای متحد شدن شروع کرده اند. همانطور که گفتیم اعتراضات جاری در مصر عموماً حول خواسته های مستقیم مزد بگیران و نیروهای رادیکال اجتماعی صورت میگیرد. از طرف دیگر با طولانی شدن روند اختلافات در هیات حاکمه مصر، جنبش های اجتماعی رادیکال و طبقه کارگر این شانس را دارند تا به اشکالی پایه ای خود را سازماندهی کنند و بتوانند تأثیرات تعیین کننده ای در روند تحولات مصر داشته باشند. چنین شرایطی به نظرم اهمیت وضعیت امروز مصر را برای سایر کشورهای منطقه نشان میدهد. اما اعتراضات در جوامع مختلف علاوه بر تأثیر متقابلی که بر یکدیگر دارند به شرایط خاص همان جوامع هم مربوط میشود.

بنابراین رند اوجگیری مجدد جنبش های اعتراضی به فاکتورهای دیگری جدای از جامعه مصر مربوط میشود.

در پایان به یک نکته اشاره کنم، به نظرم طبقه کارگر مصر و ایران دو حلقه اصلی تحولات در منطقه و به نوعی در جهان هستند. هر درجه از همبستگی و ایجاد تشکل و حضور طبقاتی در تحولات اخیر در منطقه میتواند کل معادلاتی را که قبلاً گفتیم برای بورژوازی به هم بزند.

به همین دلیل من فکر میکنم جنبش کمونیستی کارگری در این دو کشور مسئولیت تعیین کننده ای دارند. همانطور که بورژوازی منطقه تلاش دارد تا مجدداً خود را برای آینده بازسازی کند، به همان و شاید هم بیشتر جنبش کارگری کمونیستی در این منطقه هم باید خود را متشکل، متحد و مجهز کند. تا جایی که به تحزب و ستردن غبار از چهره مارکسیسم مربوط میشود ما سالها پیش در ایران این کار را شروع کرده ایم اگر چه هنوز به پایان نرسیده است. ولی به هر حال جنبش کارگری و کمونیستی باید خود را در قامت نسلی که میخواهد جهان را به رسم خویش شکل دهد به نمایش بگذارد.